

Presenting Hayek's Theory of Social Justice in the Context of His Intellectual Journey and Some Critiques on It

Vahid Moghadam*

Marjan Esmaili**

Abstract

Social justice is one of the most widely used concepts in the social sciences and at the same time one of the most challenging. One end of the spectrum of theorizing is for the deniers and the other for the egalitarians. Although von Hayek is considered as one of the steadfast deniers of justice, this view is not very accurate. The study of the cycles of intellectual life and the understanding of the theory of justice in the context of these cycles makes it clear that he should be considered as an institutionalist who emphasizes the importance of very abstract rules in governing free societies to solve the problem of harmony in economics. Distributive justice conflicts with such rules and leads to the creation of wealthy tribal communities because it causes inefficiency by failing to harmonize the economy. This method of theorizing has been neglected in many theories of justice, even in the most famous ones, because they do not pay much attention to the way people interact in society. At the same time, there are criticisms of this theory, including its lack of attention to the formation of interest groups in the economy, market failures, difficulty in

* Assistant Professor, Department of Ahl Al-Bayt Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran
(Corresponding Author), v.moghadam@ahl.ui.ac.ir

** Graduate of Master of Islamic Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran,
m.esmaili269@gmail.com

Date received: 07/12/2021, Date of acceptance: 05/04/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۴۰۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۲، اردیبهشت ۱۴۰۱

recognizing fair rules of the game, and lack of attention to the negative impact of large inequalities on social order.

Keywords: Hayek, Social Justice, Spontaneous Order, Abstract Rules, Harmony.



ارائه نظریه عدالت اجتماعی هایک در بستر ادوار فکری وی و نقدهایی بر آن

وحید مقدم*

مرجان اسماعیلی کلباسی**

چکیده

هر چند فون هایک را جزء منکرین ثابت قدم عدالت به‌شمار می‌آورند، اما این نظر چندان دقیق نیست. هایک نهادگرایی است که بر اهمیت بسیار قواعد انتزاعی در اداره جوامع آزاد به منظور حل مسأله هماهنگی در اقتصاد تاکید می‌کند. عدالت توزیعی با چنین قواعدی در تعارض قرار گرفته و به ایجاد جوامع قبیله‌ای فاقد ثروت ختم می‌شود چرا که با به شکست کشاندن هماهنگی موجب عدم کارایی می‌شود. این روش نظریه‌پردازی در بسیاری از نظریه‌های عدالت حتی در مشهورترین آنها مغفول مانده زیرا نحوه تعاملات افراد در جامعه یعنی نحوه کار اجتماعی و آنچه به صلاح و فساد آن منجر می‌شود را چندان مورد توجه قرار نمی‌دهند. در عین حال نقدهایی به این نظریه وارد است از جمله: ساده‌سازی‌های بیش از حد نظریه هایک به دلیل ساده‌انگاری در مورد ماهیت انسان و جوامع ساخت انسان، عدم توجه به شکل‌گیری گروه‌های ذینفع در اقتصاد، دشواری شناخت قواعد عادلانه بازی، عدم توجه به تأثیر منفی نابرابری‌های زیاد بر نظم اجتماعی، در نظر نگرفتن امکان وجود قواعد توزیعی مربوط به خود بازی و در نهایت عدم امکان

* استادیار، گروه معارف اهل بیت علیهم السلام، دانش آموزخته اقتصاد، عضو هیأت علمی، دانشگاه

اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)، v.moghadam@ahl.ui.ac.ir

** کارشناس ارشد اقتصاد اسلامی، دانشگاه اصفهان، m.esmaili269@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۶



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

تصمیم‌گیری بازیگران جامعه آزاد در مورد قواعد لایه‌های عمیق جامعه که سایر قواعد در بستر آن شکل می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: هایک، عدالت اجتماعی، نظم خودجوش، قواعد انتزاعی، مسأله هماهنگی.

۱. مقدمه

عدالت اجتماعی مفهومی است که از اندیشه‌های فلسفی نشأت می‌گیرد اما بطور گسترده در زبان روزمره و علوم اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در مورد اهمیت عدالت سخن بسیار گفته شده چنانچه جان رالز، فیلسوف مشهور عدالت، آن را اولین فضیلت نهادهای اجتماعی می‌داند، هم چنان که حقیقت اولین فضیلت نظام‌های فکری است (Rawls, 1971). با این وجود در مورد چیستی آن و چگونگی رسیدن به یک جامعه عادلانه اختلاف نظرهای بسیار زیادی وجود دارد.

مهم‌ترین مشکل محققان (یا طالبان و متقاضیان) عدالت اجتماعی این است که اختلاف نظر قابل توجهی، حتی پس از قرن‌ها بحث و گفتگو در مورد آن وجود دارد. در یک گروه یا جامعه چگونه باید منافع و هزینه‌ها را بین افراد تقسیم نمود که منصفانه و عادلانه باشد و چرا؟ آیا برابری، مساوات، نیاز (equity, equality, need) یا اصل دیگری را باید برای تخصیص‌ها به کار گرفت؟ مطمئناً پاسخ به این سؤالات دشوار است، اما قابل جواب‌دادن است و این مسیری بوده که برخی از بزرگترین اندیشمندان تمدن غرب از جمله افلاطون، ارسطو، هابز، لاک، هیوم، روسو، کانت، هگل، مارکس، میل و رالز گام در آن نهاده‌اند (Jost & Kay, 2010).

پاسخ به این سؤالات موجب ایجاد نظرات عموماً مناقشه برانگیز در زمینه عدالت اجتماعی شده است. این مناقشات نظری را هم می‌توان بر حسب مکاتب گوناگون (مانند نیاز، کارایی، استحقاق، مبتنی بر وضعیت، توازن اجتماعی (Konow, 2013) و پيله فروش، ۱۳۹۷) و هم بر حسب اندیشمندان مختلف انجام داد. رویکرد اول در عین سادگی بیشتر، باعث تحریف نظریات اندیشمندان جامع نگر می‌شود. رویکرد دوم در عوض نیازمند تسلط نسبی بر منظومه فکری اندیشمند مورد نظر دارد.

یکی از تأثیرگذارترین منتقدان مفهوم عدالت اجتماعی، فردریش فون هایک از متفکران بزرگ لیبرال است که نظریه جنجال برانگیزی در مورد عدالت اجتماعی دارد. وی جلد دوم

مجموعه ۳ جلدی قانون، قانون‌گذاری و آزادی را با عنوان فرعی سراب عدالت اجتماعی نام‌گذاری کرده است. اما می‌توان گفت در واقع همه عمر خود منظومه‌ای فکری را تدوین نموده که یکی از نتایج آن انتقادهای شدید و چندوجهی از یک قرائت خاص از عدالت اجتماعی است.

نظریه هایک منتقدان چندی دارد، مثلاً تیل (Tebble, 2009) نقشی که هایک برای دولت در تأمین حداقل معیشت برای افراد نیازمند قائل است را موجد تناقض در اندیشه‌های هایک می‌داند، زیرا با زیربناهای معرفتی لیبرالیسم کلاسیک وی ناسازگار است. از دیدگاه لوکز (Lukes, 1997) این ایده هایک که عدم موافقت جامعه بر سر ارزش‌ها، امکان توزیع براساس یک قاعده اخلاقی را تضعیف می‌کند، محل تردید است زیرا بسیاری از متفکران معاصر، از همه مهمتر رالز، عدالت را با پلورالیسم ارزشی سازگار می‌دانند. از نظر داسگوپتا (Dasgupta, 1982) هایک معتقد است پاسخ به مطالبات عدالت اجتماعی، نیازمند برنامه‌ریزی متمرکز و کاملاً مبتنی بر فرمان است که با آزادی فردی در تعارض قرار دارد. در حالی که حداکثرسازی یک معیار معین از عدالت اجتماعی مستلزم کنارگذاشتن بازار و نظام قیمت‌ها و غلتیدن در دام برنامه‌ریزی مرکزی نیست. نقد شکلا (Shklar, 1990: 81-2) آن است که طبق گفته هایک پیامدهای بازار را مشابه نتایج یک حادثه طبیعی مانند زلزله یا سیل نمی‌توان عادلانه و ناعادلانه دانست و کسی را برای وقوع آن سرزنش کرد، در حالی که ما انواع فناوری‌ها و برنامه‌های عمومی را برای کاهش بلایای طبیعی و آثار آنها در اختیار داریم که اگر از آنها استفاده نشود آن را ناعادلانه تلقی می‌کنیم (مثلاً جلوگیری از ساخت خانه در مسیل‌ها یا روی گسل‌ها). در این صورت چرا نباید برای جلوگیری یا کاهش آثار نامطلوب بازارها تمهیدی بیاندیشیم؟

به فارسی نیز مقالاتی در مورد اندیشه‌های وی نگاشته شده (برای مثال افشاری، ۱۳۹۹؛ جلیلی مرند و همکاران، ۱۳۹۷؛ خاندوزی، ۱۳۹۰؛ نظری، ۱۳۸۲)، اما هیچ مقاله‌ای به صورت مستقل به نظریه عدالت اجتماعی هایک و ریشه‌های آن پرداخته است. مقاله حاضر برای جبران این خلاء ابتدا چارچوبی کلی از اندیشه‌های هایک مطرح کرده و در بستر آن به نقادی اندیشه وی می‌پردازد. برای این منظور در ابتدا ادوار اندیشه‌ای هایک در طول زمان مطرح می‌شود، سپس نظریات خاص وی در زمینه عدالت اجتماعی

مطرح شده و در نهایت این نظریه با امعان نظر روی ادوار اندیشه‌ای وی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و نقاط قوت و ضعف آن بیان می‌شود.

۲. ادوار اندیشه‌ای هایک

فریدریش هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲) عمری طولانی نمود که از وین شروع شد و در انگلستان و آمریکا ادامه یافت. لذا وی را یک اقتصاددان انگلیسی - اتریشی به شمار می‌آورند. تولد وی در وین که چندین دهه ابتدایی قرن بیستم از مراکز مهم تولید علم در جهان بود، همراه با روح جستجوگرش، پای او را به وادی علم باز کرد. دوران دانشجویی خود را بر خلاف سنت‌های رایج امروزی در رشته‌های گوناگونی گذارند که بعداً به وی کمک‌های زیادی در تولید علم نمود. وی اسماً در حقوق مشغول به تحصیل شد، بعداً نظرش به روان‌شناسی نیز جلب شد اما در نهایت اقتصاد را انتخاب نمود که به نظر می‌رسید فرصت‌های شغلی بهتری خواهد داشت (کالدول، ۱۳۸۸: ۱۷۹-۸۴). هر چند وی یکی از رهبران مکتب اتریشی محسوب می‌شود، اما گستره اندیشه‌های وی نشان می‌دهد باید وی را یک نظریه‌پرداز اجتماعی و فیلسوف سیاسی نیز محسوب نمود.

وی در ابتدا تحت تأثیر کتاب سوسیالیسم می‌زس (۱۹۲۲) قرار گرفت و خود به یکی از نظریه‌پردازان آن تبدیل شد. اولین کتاب خود را در سال ۱۹۲۲ یعنی ۳۰ سالگی با عنوان «نظریه پول و چرخه تجاری» منتشر نمود اما به تدریج دایره مطالعات و آثار خود را گسترده‌تر نمود تا آنجا که حوزه‌های علوم سیاسی، حقوق، فلسفه و روان‌شناسی را نیز دربرگرفت. آخرین کتاب مهم وی با عنوان «نخوت مهلک: خطاهای سوسیالیسم» در سال ۱۹۸۸ منتشر شد که نشان دهنده ۶۰ سال کار فکری نسبتاً مستمر است.

پیتر بوتکه اقتصاددان اتریشی و متخصص اندیشه‌های هایک، در مقدمه کتاب «هایک: دانش اقتصاد، اقتصاد سیاسی و فلسفه اجتماعی» (Boettke, 2013)، سفر فکری هایک را شامل چهار دوره می‌داند که هیچ‌یک از آنها کاملاً از یکدیگر متمایز نیستند. وی سه دوره اول این ادوار را در کتاب خود بیان می‌کند که در عنوان کتاب هم خود را جلوه‌گر ساخته است.

۱.۲ دوره اول (۱۹۴۵-۱۹۲۰): دانش اقتصاد

هایک سفر فکری خود را با تعقیب سؤالاتی با ماهیت نظری در رابطه با هماهنگی بین زمانی و به ویژه نظریه پول و سرمایه آغاز می‌کند. درک اینکه چگونه ارزیابی تقاضای آینده، تصمیمات سرمایه‌گذاری در حال حاضر را هدایت می‌کند، برای پاسخ به سوال هماهنگی فعالیت اقتصادی در طول زمان بسیار مهم است. هایک بر نقشی که نرخ بهره در تصمیمات سرمایه‌گذاری ایفا می‌کند و نقشی که قیمت در تصمیم‌گیری تولید دارد، تأکید کرد.

هایک و اقتصاددانان اتریشی همکار وی، آگاهانه در حال تفصیل شاخه خاصی از اقتصاد نئوکلاسیک اولیه بودند که ریشه در هر دو نظریه مطلوبیت ذهنی و محاسبه اقتصادی فردی بر حسب مقادیر نهایی داشت. اما چندین عامل اتریشی‌ها از کارل منگر تا هایک را از رویکرد نئوکلاسیکی دیگران جدا کرد که تنها در سال‌های بعد آشکارتر شد، از جمله: (۱) ذهن‌گرایی تمام و کمال که نه تنها ارزش‌ها، بلکه هزینه‌ها و انتظارات را نیز دربر می‌گیرد؛ (۲) وارد کردن زمان حقیقی در تحلیل مبادله و تولید؛ (۳) لزوم وارد کردن عدم اطمینان نسبت به محیط اقتصادی و ناآگاهی تصمیم‌گیرندگان در تحلیل حساب‌گری انتخاب؛ (۴) ماهیت غیر خنثای پول به طوری که اغتشاشات واحد پولی می‌تواند منجر به اغتشاش در الگوهای مبادله، تولید و توزیع شود؛ و (۵) ماهیت ناهمگن کالاهای سرمایه‌ای دارای چندین کاربرد خاص.

سؤال اصلی اتریشی‌ها، چگونگی هماهنگی در اقتصاد توسط هزاران عامل اقتصادی در محیطی سراسر آکنده از نااطمینانی نسبت به آینده و ناآگاهی نسبت به تصمیمات دیگر عوامل است. پاسخ اتریشی‌ها نیروهای بازار در تمام ابعاد خود است. این کارویژه دارایی‌ها، قیمت‌ها و سود و زیان است که به انگیزه‌ها ساختار می‌دهد، اطلاعات را بسیج می‌کند، دانشی که در سراسر اقتصاد پراکنده می‌شود را کشف کرده و مورد استفاده قرار می‌دهد، و محرکی برای نوآوری و بازخوردی برای تصمیم‌گیری‌های بد فراهم می‌کند که برای هماهنگ کردن برنامه‌های فعالان اقتصادی، ضروری است و با این کار، منافع همگانی تخصص‌گرایی مولد ثروت و همکاری اجتماعی مسالمت‌آمیز محقق می‌شود.

نظرات هایک هرچند در ابتدا با استقبال گروهی از اقتصاددانان روبرو شده و وی را در اوایل دهه ۱۹۳۰ صاحب کرسی تدریس در مدرسه اقتصاد لندن (LSE) نمود، اما در نهایت از دو جنبه فلسفی و نظری با مقاومت روبرو شد. دلیل آن نیز مصادف شدن این دوره از

زندگی هایک با رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود که هر اثری در مورد علل ادوار تجاری در آن زمان مهم تلقی شده و در مرکز نظر قرار می‌گرفت. نظریه کینز در زمینه ادوار تجاری در سال ۱۹۳۶ در کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول منتشر شد که یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های اقتصادی قرن بیستم محسوب می‌شود و دست دولت را برای مداخله در بازار از طریق سیاست‌های مختلف باز می‌کرد. این نظریه کاملاً در قطب مخالف نظریه هایک قرار داشت (دادگر، ۱۳۸۳: ۴۹۲) و لذا دلالت‌های سیاستی مهمی نیز در زمینه سیاست‌های مناسب دولت برای برخورد با رکود داشت. در نهایت نظریه کینز برنده مطلق میدان شد و هایک برای مدتی به گوشه رانده شد. برخی از کتاب‌های هایک در این دوره عبارتند از: نظریه پولی و ادوار تجاری (۱۹۳۳)؛ قیمت و تولید (۱۹۳۱)؛ ملی‌گرایی پولی و ثبات بین‌المللی (۱۹۳۷)؛ سود، بهره و سرمایه‌گذاری (۱۹۳۹)؛ نظریه محض سرمایه (۱۹۴۰). که هم‌چنان که واضح است کاملاً صبغه اقتصادی دارند.

هایک متوجه شد که رد نظریه وی در واقع ریشه‌های فلسفی نیز دارد، لذا برای دفاع از نظریات خود در دفاع از مکانیزم بازار پا به دوران دوم زندگی آکادمیک خود گذاشت که مطابق با اصول فکری خود وی نیز بود که آگاهی از فلسفه و استدلال‌های فلسفی را برای اقتصاددانان لازم می‌شمرد (دادگر، ۱۳۸۳: ۲۵۷).

۲.۲ دوره دوم (۱۹۴۰-۱۹۶۰): سوء استفاده از خرد

در اروپای پس از جنگ جهانی اول، اشتیاق زیادی به برنامه‌ریزی مرکزی و ملی‌کردن صنایع بزرگ وجود داشت. گروهی از متفکران از جمله اسکار لانگه اقتصاددان ادعا می‌کردند، می‌توان نوعی سوسیالیسم بازار را ارائه نمود که با استفاده از ابزارهای قیمت‌گذاری بازار در نظام‌های سوسیالیستی، کارایی و عدالت بیشتری نسبت به نظام بازار آزاد (سرمایه‌داری) به‌ارمغان می‌آورد. وی مدعی بود مدیران در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده مرکزی می‌توانند بر عرضه و تقاضا از طریق افزایش و کاهش موجودی کالا نظارت داشته باشند. هایک احساس کرد اگر دفاع وی از بازار به نفع مداخله‌های توصیه شده توسط کینز کنار گذاشته می‌شود، در واقع به دلیل نظریات اقتصادی دارای ریشه فلسفی سوسیالیست‌ها است که زمینه قبول نظریات کینز به عنوان یک سیاست حداقلی از دخالت در بازار را فراهم می‌آورد.

هایک با مطرح نمودن خود به عنوان یک متفکر اجتماعی تلاش کرد نشان دهد عقل و خرد انسانی دارای آن اندازه از قدرت نیست که بتواند با حذف کنش انسانی عوامل اقتصادی بسیار زیاد که موجب شکل‌گیری بازار می‌شوند، به شبیه‌سازی بازار با تمام پیچیدگی‌های آن پرداخته و نوعی از برنامه‌ریزی مرکزی را جانشین آن نماید. مدعیان چنین امری در واقع به دنبال سوء استفاده از خرد انسانی هستند که در نهایت منجر به تولید حکومت‌های تمامیت‌خواه می‌شود زیرا برنامه‌ریز مجبور به تحمیل ارزش‌هایی بر مردم است که در واقع وجود ندارند و در نهایت آزادی‌های آنان را محدود می‌نماید (باتلر، ۳۸۷: ۱۳۳). معروف‌ترین کتاب هایک در این دوره راه بردگی (۱۹۴۴) است که عنوان آن گویای چکیده اندیشه وی است و با کتاب مجموعه مقالات "ضد انقلاب علم: مطالعاتی در مورد سوء استفاده از خرد" (۱۹۵۲)، دنبال شد.

هایک در این کتاب به مسئله علم‌گرایی در علوم اجتماعی می‌پردازد، جایی که محققان سعی در استفاده از روش‌ها و ادعاهای یقین‌عینی برگرفته از علم سخت می‌کنند و این واقعیت را نادیده می‌گیرند که علوم سخت تلاش می‌کنند عامل انسانی و تلاش علوم نرم برای درک کنش انسان را از مطالعه خود حذف کنند. مجموعه مقالاتی که نقدی گزنده بر استفاده بیش از حد از روش‌های علوم طبیعی در مطالعات اجتماعی است. این نقدها در ساحت اقتصاد بر برنامه‌ریزی مرکزی اقتصادی یعنی ساخت‌گرایی عقلانی دولت اداری وارد می‌شد که قاعدتاً کینز و سیاست‌های اقتصادی کینزی را هم در بر می‌گرفت، هر چند دایره نقدشدگان هایک بسیار گسترده است و شامل افرادی کنت، هگل، مارکس، راسل، ... می‌شود چرا که وی معتقد است شوق گسترده به سوسیالیسم و برنامه‌ریزی مرکزی صرفاً با ملاحظات اقتصادی ناممکن است و ریشه‌های آن را باید در ایده‌های گذشته یافت.

خلاصه اندیشه این دوره برجسته‌سازی محدودیت دانش بشری برای دخالت در جامعه است.

۳.۲ دوره سوم (۱۹۶۰-۱۹۸۰): اهمیت قواعد انتزاعی رفتاری در اداره جوامع

دوره دوم به دلایلی عملاً ناتمام باقی ماند، اما تبدیل به دو برنامه پژوهشی جسورانه ابتدا متفاوت ولی بعدها مرتبط با هم شد (کالدول، ۱۳۸۸: ۳۲۸). برنامه اول که ادامه راه بردگی است، با کتاب‌های منشور آزادی^۱ (۱۹۶۰) و مجموعه ۳ جلدی «قانون،

قانون‌گذاری و آزادی: گزارشی جدید از اصول آزادی‌خواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی»^۲ (از این پس LLL) به اوج رسید. برنامه دوم به انتشار نظم حسی (۱۹۵۲) و مقالات بعد از منجر شد. کالدول (۱۳۸۸: ۳۳۱) معتقد است هایدک به این دلیل پروژه سوءاستفاده از خرد را کنار گذاشت که فکر می‌کرد راه جدیدی برای غلبه بر حریفان یافته است که حاوی رویکردهای جدید ایجابی است. چرا که مثلاً در منشور آزادی نقش ناقد را کنار می‌گذارد و به هماوردی منتقدانش برای ارائه نهادهای سیاسی و اقتصادی بدیل برنامه‌ریزی مرکزی و سوسیالیسم بازار پاسخ مثبت می‌دهد (کالدول، ۱۳۸۸: ۳۷۲).

در این کتاب، هایدک تفسیری از امکان‌پذیری تمدن به واسطه اصول بنیادین آزادی ارائه می‌دهد، و این اصول و تمدن حاصل از آن را پیش‌نیاز رشد اقتصادی و خلق ثروت می‌داند. گستره این آزادی به نحوی است که دخالت دولت در اقتصاد به بهانه تأمین عدالت اجتماعی آن را مخدوش می‌کند و در نتیجه باعث ضربه به رشد اقتصادی و ثروت نیز می‌شود. به همین خاطر طبق عنوان جلد دوم مجموعه LLL، دخالت‌های دولت برای تحقق عدالت اجتماعی سرابی بیش نیست (Narveson, 1980: 325). چرا که «در جامعه آزاد، دولت امور انسان‌ها را اداره نمی‌کند؛ بلکه در میان انسان‌هایی که امور خود را اداره می‌کنند، اجرای عدالت می‌کند.» (لیپمن به نقل از هایدک، ۱۳۹۲: ۱۲).

اداره جامعه یا اجرای عدالت با توجه به محدودیت دانش بشری چگونه است؟ پاسخ هایدک اهمیت قواعد انتزاعی است که همه از جمله دولت ملزم به اطاعت از آن هستند (توحیدفام، ۱۳۹۱) که در بخش نظریه عدالت هایدک بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

۴.۲ دوره چهارم (۱۹۸۰ به بعد): انسان‌شناسی فلسفی

پس از ۱۹۸۰، هایدک وارد آخرین دوره سفر فکری خود شد که تا زمان مرگ وی در سال ۱۹۹۲ ادامه یافت. اوج این دوره در انتشار کتاب «نخوت مهلک: خطاهای سوسیالیسم» در سال ۱۹۸۸ بود. کارهای وی در این مدت چالشی نه تنها در برابر توسعه تفکر اقتصادی توسط جان مینارد کینز و اوسکار لانگه بلکه نظریه‌پردازان گسترده اجتماعی مانند کارل مارکس، زیگموند فروید و کارل پولانی بود. هر چند ایده‌های مطرح‌هایک در این کتاب هنوز به اندازه کافی مورد بحث و مذاقه قرار نگرفته است. به دو دلیل از بررسی تأثیر این دوره بر آرای هایدک در باب عدالت اجتناب می‌کنیم: اولاً این دوره پس از انتشار کتاب

سراب عدالت اجتماعی قرار دارد و لذا تأثیری بر آرای عدالت اجتماعی طرح شده این کتاب ندارد. ثانیاً کتاب به کمک یک ویراستار در دوران کهنسالی هایک نوشته شده و این ادعا مطرح شده که برخی آرای طرح شده در آن معلوم نیست به هایک تعلق دارد یا ویراستار کتاب! (برای مثال Ebenstein, 2003: Ch. 10).

۳. مسئله عدالت اجتماعی و انتقاد هایک از آن

عدالت اجتماعی معمولاً با عدالت در توزیع یا اصطلاحاً عدالت توزیعی شناخته می‌شود. عدالت اقتصادی دو بخش عمده عدالت توزیعی و «عدالت معاوضی» دارد. عدالت معاوضی یعنی عادلانه بودن روابط بین انسان‌ها، از جمله در خرید و فروش و هر نوع قرارداد. اما عدالت توزیعی به معنای منصفانه بودن یا اخلاقی بودن توزیع هزینه‌ها (مثل مالیات) و منافع بین اعضای جامعه است. مثلاً آیا GDP بین اعضای جامعه عادلانه - با هر تعریفی از عدالت - تقسیم می‌شود؟

از آنجا که هایک عمدتاً با سوسیالیست‌ها درگیر بود، منظور وی از عدالت اجتماعی همان عدالت توزیعی است. این نوع عدالت به بررسی تخصیص‌های پس از تولید بین افراد جامعه می‌پردازد و نه به تخصیص‌های ناشی از فرآیند تولید. در حالی که دومی می‌تواند موضوع عدالت واقع شود، اما اولی از دایره عدالت خارج است، زیرا از نظر هایک، «عدالت از اوصاف رفتار انسانی است» (هایک، ۱۳۹۲: ۵۳) و نه وصف نتایج این رفتار. و هدف قانون باید ایجاد زمینه و انگیزه برای رفتارهای عادلانه باشد (هایک، ۱۹۷۶: ۳۲).

با توجه به اینکه از نظر هایک رفتار عادلانه فقط در حوزه رفتارهای اثرگذار بر دیگران معنا دارد، وی در پی یافتن قواعد رفتار عادلانه در حریم عمومی است. او این قواعد را به دو بخش حقوق خصوصی (شامل آزادی و مالکیت خصوصی) و حقوق کیفری تقسیم می‌کند. در نتیجه عدالت یعنی قواعدی که نشان می‌دهند با دیگری چگونه مبادله (حقوق خصوصی) و مراوده (حقوق کیفری) کنیم. از آنجا که قواعد رفتار عادلانه بدون در نظر گرفتن نتیجه نهایی یا موقعیت مطلوب وضع می‌شود، تمام این قواعد ماهیت سلبی داشته و رفتار و هدف خاصی را توصیه نمی‌کنند بلکه افراد را از نوعی تعامل و رفتار باز می‌دارند (هایک، ۱۹۷۶: ۳۶). اصول رفتار فردی عادلانه از نظر هایک همان

اصول سه‌گانه هیوم است: ثبات و احترام به حقوق مالکیت، انتقال توأم با رضایت و پای‌بندی به پیمان‌ها (هایک، ۱۹۷۶: ۴۰).

اما هایک به عدالت اجتماعی نگاهی توأم با سوءظن دارد و ریشه عمیق آن را در نگاه بدوی به پدیده‌های طبیعی و اجتماعی می‌داند (Ikeda, 2013: 36). چرا که انسان بدوی با نظم پیچیده بازار و کارکرد اساسی آن در زندگی اجتماعی آشنایی نداشت، در نتیجه برخی برای بازار نوعی شخصیت قائل می‌شوند که گویی رفتارهای وی موجب زیان عده‌ای و منفعت عده‌ای دیگر شده و شایسته قضاوت اخلاقی است. (هایک، ۱۹۷۶، ج ۲، ۶۲-۶۳)

در ادامه انتقاد هایک از عدالت اجتماعی با تمرکز بر نقاط قوت آن شرح داده می‌شود.

۱.۳ انتقاد هایک از عدالت اجتماعی

هم‌چنان که گفته شد، هایک کار خود را به عنوان اقتصاددان صرف شروع کرد، اما به تدریج به عنوان یک فیلسوف اجتماعی دست به قلم برد. وی اصولاً یک نظریه‌پرداز لیبرال یا لیبرترین (اختیارگرا یا آزادی‌مدار) است که مبنای نظریه‌های وی، انسان‌های آزادی هستند که طی زمان یک جامعه بزرگ (Great Society) را تشکیل داده‌اند که در آن نظم خودجوش - مفهومی نزدیک به دست نامرئی آدام اسمیت - نقشی اساسی ایفا می‌کند. منظور هایک از جامعه بزرگ چیزی بیشتر از جامعه بزرگ تجاری اسمیت است، چرا که از آن با عناوین تمدن، تمدن آزاد، و حتی تمدن ما یاد می‌کند.

از نظر هایک درک جوامع، بازارها و نظام‌های حقوقی که بازارها به عنوان نمونه‌هایی از «نظم خودجوش» در آن جای گرفته‌اند، بسیار مهم است. نظم‌های خودجوش را باید از نظم‌هایی که عامدانه و برای رسیدن به یک هدف معین طراحی می‌شوند، - فعالیت رایج در سازمان‌ها - متمایز نمود. جوامع، بازارها و نظام‌های حقوقی، شامل گروه عظیمی از افراد با ترجیحات و اگرچه به دنبال اهداف مختلف هستند، بر خلاف سازمان‌ها قابل تأسیس نیستند بلکه در نتیجه فرآیندهای تکاملی که بصورت عامدانه برای یک هدف معین طراحی نشده‌اند، ظاهر می‌شوند. از منظر هایک منشاء این نظم چیست؟ هایک معتقد است که دولت به خاطر نیاز به تامین امنیت و حفاظت از دارایی‌ها به وجود می‌آید. به محض ایجاد مبادلات پیچیده در جامعه نیاز به ایجاد نظم احساس می‌گردد (Meiklejohn, 1978: 180 & 183).

قواعد و اصول نهادی شکل دهنده چنین نظم‌های خودجوشی می‌تواند همکاری بین افرادی که اهداف مختلفی را دنبال می‌کنند، تضمین کند و زیر سلطه رفتن آزادی مشروع افراد به ترجیحات غالب دیگران جلوگیری کند. بنابراین، نظم‌های خودجوش سازگار با آزادی، تنها نظم‌هایی هستند که با قواعد حقوقی‌ای اداره می‌شوند که برای گستره‌ای از پیامدهای نامشخص گشوده هستند و بصورت هدفمند و عامدانه برای حاصل کردن یک هدف یا وضعیت معین طراحی نشده‌اند.

اقتصادهای بازار آزاد به صورت نظم‌های خودجوش توسعه می‌یابند و نظم اقتصادی مناسب جامعه آزاد هستند. پیامدهای توزیعی آنها سازمان‌دهی نشده، برنامه‌ریزی نشده و توسط هیچ طراحی عامدانه‌ای هدایت نمی‌شود. بنابراین، نکته اصلی هایدک در کتاب «سراب عدالت اجتماعی» آن است که پیامدهای بازارها را نمی‌توان عادلانه یا ناعادلانه خواند زیرا بازار با یک قصد و هدف واحد کنش نمی‌کند، اصلاً کنشگر نیست. بنابراین، صفت اخلاقی عادلانه و ناعادلانه نمی‌تواند برای نتایج توزیعی بازار به کار رود. «فقط رفتار انسان را می‌توان عادلانه یا ناعادلانه خواند» (هایک، ۱۹۷۶: ۳۱).

از نظر هایدک، «اگر اصطلاحات [عادلانه یا ناعادلانه] را در مورد یک وضعیت امور به کار ببریم، فقط تا جایی بامعناست که کسی را مسئول ایجاد یا تحقق آن بدانیم» (۱۹۷۶: ۳۱) این گفته عواقب گسترده‌ای دارد. هایدک این نکته را ۲ صفحه بعد بار دیگر تکرار می‌کند:

از آنجا که تنها موقعیت‌های خلق شدن توسط اراده انسانی می‌توانند عادلانه یا ناعادلانه نامیده شوند، خصوصیات ویژه یک نظم خودجوش نمی‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد: اگر این نظم خودجوش نتیجه عامدانه یا تدارک دیده شده کنش کسی نباشد ... نمی‌توان آن را عادلانه یا ناعادلانه خواند (۱۹۷۶: ۳۳).

بازارها مطمئناً نظم‌های خودجوش هستند، هم از نظر توسعه‌شان در طول زمان و هم طرز کارشان در هر نقطه از زمان. با این حال، حتی اگر هیچ کنشگر انسانی منفردی پیامدهای فرایندهای کاتالاکتیکی آنها را قصد نکرده باشد، این پیامدها همواره در بستر یک چهارچوب قانونی و نهادی خاص حاصل می‌شوند که افرادی خاص واقعاً مسئول تداوم حیات آنها هستند. تعیین ترتیبات قانونی و نهادی و همچنین توزیع خاص دارایی‌ها ممکن است نظم خودجوش بازار را به سمت ایجاد پیامدهای توزیعی خاصی سوق دهد -

به عنوان مثال نابرابری‌ها یا زیان‌ها و تبعیض علیه گروه‌های خاصی از افراد - که تحت پیش‌شرط‌های حقوقی و نهادی متفاوت چنین نتایجی به بار نمی‌آید.

برای مثال، اگر یک نظم حقوقی علیه گروه‌های اجتماعی، نژادی یا مذهبی خاصی تبعیض قائل شود و آنها را از به دست آوردن شغل‌هایی که دارای درآمد یا شأن اجتماعی بالاتر است محروم کند و/یا مانع آنها از دستیابی به حقوق مالکیت شود، در این صورت الگوی توزیع اجتماعی و اقتصادی ناشی از نظم خودجوش بازار تحت چنین فروضی قطعاً منعکس کننده این تبعیض‌های اولیه و در نتیجه بی‌عدالتی در پیکربندی اولیه نظم حقوقی و نهادهایی است که فعالیت‌های بازار در آن تعبیه شده است.

تاریخ طولانی مفهوم عدالت اجتماعی هم آن را به عنوان وصف رفتارهای انسانی می‌پذیرد و نه موقعیت‌های افراد حاصل از فرآیند بازار (هایک، ۱۹۷۶: ۶۲). در بازار هرکسی آزاد است تا از دانش خود برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند، یعنی نظم اقتصادی جامعه آزاد. در این صورت مفهوم عدالت اجتماعی لزوماً تهی و بی‌معنا است چون در آن اراده هیچ کس نمی‌تواند درآمدهای نسبی افراد مختلف را تعیین کند یا از آنها جلوگیری کند چرا که تا حدی تصادفی هستند (۱۹۷۶: ۶۹). البته وی نسبت به سرنوشت کسانی که نمی‌توانند در بازی بازار مشارکت کنند، بی‌تفاوت نیست. دولت می‌تواند به‌عنوان یک وظیفه اخلاقی یا یک کالای عمومی از همه افراد جامعه در برابر محرومیت شدید به شکل حداقلی از درآمد برای همه حمایت کند (هایک، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

از نظر هایک، عدالت قائم به ارتقای هیچ هدف خاصی مانند آسودگی از فقر، برابری مادی و... نیست بلکه قائم به حفظ این نظم «انتزاعی» است که اساساً توسط نظام بازار ایجاد می‌شود. این نظم است که مردم را قادر به تعامل با یکدیگر و مبادله داوطلبانه کالاها و خدمات مختلف می‌کند، آن هم بدون فرماندهی هیچ بنگاه مرکزی که اهداف آنها را از لحاظ مشروعیت اجتماعی و ارزشی مورد واکاوی قرار دهد. چنین مداخلاتی تحت تاثیر ایدئال‌های قبیله‌ای تحریک می‌شوند که در یک جامعه بسته و کوچک وجود دارند نه در یک جامعه باز و جامعه خیلی بزرگ. فلسفه زیست واقعا اجتماعی برای مورد دوم تنها براساس ایده مبادله آزاد بین گروه‌های مختلف اتفاق می‌افتد و نه در چارچوب تحریک همه برای یک هدف مشترک (Narveson, 1980: 325).

نتیجه آن که اگر درک هایکی از عدالت را به عنوان ویژگی کنش‌های عامدانه انسانی به‌کار بگیریم، می‌توان پیامدهای توزیعی فرآیندهای بازار و وضعیت امور ایجاد شده توسط آن‌ها را در برخی مواقع ناعادلانه خواند و بنابراین می‌توان مطالبه اصلاح آن تحت عنوان عدالت را طرح کرد؛ زمانی که پیش شرط‌های حقوقی و نهادی شکل دهنده پیامدهای بازار رعایت نشده باشد یا افراد مسئول ایجاد چنین پیش شرط‌هایی در انجام مسئولیت خود قصور کرده باشند.

۴. ارزیابی نظریه عدالت هایکی

در این بخش ابتدا سوءخوانش‌های موجود بر سر فهم درست نظریه هایکی و سپس دلالت‌های نظریه‌پردازی وی بیان شده و در در پایان نقاط ضعف نظریه که می‌تواند خطوط جدیدی برای توسعه و تکمیل نظریه باز کند بیان می‌شود.

۱.۴ نقاط قوت و دلالت‌های نظریه عدالت هایکی

در ابتدا لازم است به سوءخوانش‌هایی اشاره کرد که نوعاً حتی در مقالات انگلیسی مبنای نقد نظریه عدالت اجتماعی هایکی و دیگر اندیشه‌های وی قرار گرفته‌اند.^۳ هایکی برخلاف آنچه برخی می‌پندارند، مخالف عدالت اجتماعی نیست، بلکه قرائت سوسیالیستی از آن را نقد کرده و قرائت دیگری را جایگزین آن می‌کند. جهت بیان سمت و سوی دیدگاه هایکی در این مجموعه کتاب باید به عبارتی اشاره داشت که روی جلد کتاب وی آمده است: «گزارشی جدید از اصول آزادی‌خواهانه در مورد عدالت و اقتصاد سیاسی». مخالفت با عدالت توزیعی هم راستا با سایر نظریات وی در مخالفت با سوسیالیسم است که به عنوان یک مدافع بازار آزاد دهه‌ها تلاش کرد تا نقاط ضعف برنامه‌ریزی یا دخالت عمیق دولت در اقتصاد را نشان دهد. برای نمونه، هایکی سوسیالیسم را موافق با اخلاق قبیله‌ای و مخالف با اهداف جامعه بزرگ خود می‌داند: «سوسیالیسم صرفاً عرض اندام دوباره آن اخلاق قبیله‌ای است که ضعف تدریجی‌اش پیشروی به سمت جامعه بزرگ را ممکن ساخته بود.» (هایکی، ۱۳۹۲: ۱۹۴). در زمینه عدالت هم به نفعی همبستگی کامل بین استحقاق و تلاش با درآمد می‌پردازد. این گفته البته به معنای قطع ارتباط کامل آنها نیست، اما تحولات بازار ممکن است به صورت غیرعامدانه موجب سود بردن برخی و زیان کردن برخی

دیگر می‌شود. چنان که مثلاً کشف اتفاقی یک سفره عظیم نفتی موجب کاهش ارزش سهام شرکت‌های نفتی و کاهش ثروت دارندگان این سهام می‌شود.

اما عدالت اجتماعی به معنای عدالت توزیعی، موجب کاهش انگیزه فعالان اقتصادی و تضعیف روحیه مسئولیت‌پذیری عوامل اقتصادی می‌شود چرا که نتیجه تلاش و ریسک‌پذیری افراد سهم همه جامعه خواهد شد. این در حالی است که تمرکز بر قواعد بازی و به هم نزدن آنها در طول بازی باعث تمرکز افراد بر خود بازی و نه تلاش در جهت تغییر قواعد یا ایجاد قواعدی برای توزیع عواید بازی پس از پایان آن می‌شود. البته در انتهای بازی ممکن است منطبق با ایده تکامل، معلوم شود که برخی از قواعد نتوانسته‌اند به پیامدهای مطلوب منجر شوند که در این صورت امکان تغییر آنها بر اساس توافق وجود دارد. مثلاً قوانین بازی فوتبال طی مدتی بیش از ۱۰۰ سال تکامل یافته تا به بازی جذاب‌تری بیانجامد. بر همین اساس عادلانه دانستن قواعد بازی و نه پیامدهای بازی اتفاقاً باعث تلاش بیش‌تر و کسب منافع اقتصادی از شایستگی‌ها می‌شوند.

بر این اساس به نظر می‌رسد هابیک و اتریشی‌ها نقطه عزیمت مناسبی برای نظریه‌پردازی انتخاب کرده‌اند یعنی اعتقاد به اصالت سازوکارهای بازاری برای توزیع منافع ناشی از مبادلات و تقسیم کار در اقتصاد و حمله به سوسیالیسم از این زاویه. از این زاویه حمله وی به عدالت توزیعی موفق است. این رویه به صورت ضمنی در دانش اقتصاد نئوکلاسیک هم استفاده می‌شود و در کتب اقتصاد خرد درسی هم رعایت می‌شود، یعنی در ابتدا مفاهیم وابستگی متقابل و منافع ناشی از تجارت بیان می‌شود که زمینه را برای بحث از بازار و نیروهای آن یعنی عرضه و تقاضا فراهم می‌کند. در ادامه اثبات می‌شود که بیش‌ترین کارایی اقتصادی در بازار ایدئال یعنی بدون دخالت دولت، بدون آثار جانبی، بدون قدرت بازار (مثلاً انحصار خرید)، دارای تقارن در اطلاعات و ... رقم می‌خورد (مثلاً به منکیو، ۲۰۲۱ مراجعه کنید). پس از معرفی شکست‌های بازار، در زمینه راه‌های جبران این شکست صحبت می‌شود. این گام‌ها کاملاً منطقی است و قاعدتاً مناقشات علمی دیگر در زمینه مقایسه مزایا و محدودیت‌های برنامه‌ریزی مرکزی یا نظام بازار در تخصیص منابع نیست، بلکه در تکمیل این مباحث و تصحیح فروض نظریه‌ها است.^۴

بحث بعد راجع به دلالت‌های نظریه هابیک برای هر نظریه پرداز عدالت اجتماعی است. هم چنان که گفته شد، زیربنای فکری نظریه عدالت هابیک در طول

حداقل ۴ دهه (از زمان انتشار اولین کتاب هایک در سال ۱۹۲۹ تا اولین جلد مجموعه ۳ جلدی LLL در سال ۱۹۷۲) و پس از پشت سر گذاشتن سه دوره مطالعاتی وی توسعه یافته‌اند. ارائه چنین ایده‌هایی در دوره اول (دوره دانش اقتصاد) ممکن نبود زیرا صحبت از عدالت عملاً بحث از اجتماع و نحوه شکل‌گیری آن و نیروهای مؤثر در آن است. اقتصاددانان معمولاً بازار را مفروض گرفته و به دنبال حداکثرسازی اضافه رفاه برمی‌آیند، اما این که بازار و اقتصاد در معنای عام آن چه نقشی در اقتصاد ایفا می‌کند یا باید ایفا کند، از حوزه اندیشه اقتصادی خارج است. این نکته نسبتاً روشن است، اما نکته‌ای که کم‌تر بدان توجه می‌شود، اهمیت بحث اقتصاد در نظریه‌پردازی عدالت است. آیا یک فیلسوف اجتماعی بدون آشنایی عمیق با نظام بازار یا بدیل‌های آن و ترتیبات نهادی لازم برای عملکرد هر کدام، قادر به نظریه‌پردازی عدالت خواهد بود؟ از آنجا که عدالت اقتصاد جنبه مهمی از عدالت اجتماعی را تشکیل می‌دهد، باز هم پاسخ منفی است، زیرا هر نظریه‌ای در باب عدالت باید ابتدا موضع خود را نسبت به نظام اقتصادی روشن کند. این پاسخ حتی می‌تواند نوع نظام سیاسی و سایر نظامات حاکمیتی را هم تا حدی روشن می‌کند. هایک در دوره سوم به چنین دانشی دست می‌یابد.

اما نقش دوره دوم چیست؟ در این دوره هایک به دنبال نقد طرفداران جاه طلب برنامه‌ریزی و سوسیالیسم بازار بود. اما موضع انتقادی وی بدون ارائه یک الگوی بدیل، نقدهایی را متوجه خود وی کرد. مثلاً کینز از پس از مطالعه کتاب راه بردگی از هایک خواست دخالت بد دولت را از دخالت خوب مشخص کند، زیرا کتاب وی هیچ ایده مشخصی در این زمینه نمی‌دهد (کالدول، ۱۳۸۸: ۳۶۹).

۲.۴ نقاط ضعف نظریه

براساس آنچه گفته شد، جای تعجب است که نقطه قوت نظریه هایک اتفاقاً شروع نقاط ضعف آن است. شاید با مقداری تسامح بتوان گفت لیبرالیسم هایکی آن قدر ایدئال و دارای فروض ساده‌کننده زیاد است که می‌توان آن را نوعی لیبرالیسم تخیلی دانست (مشابه سوسیالیسم تخیلی که مارکس به درستی برخی از سوسیالیست‌ها را با آن مورد طعنه قرار داد!). به بیان دیگر نظریه و شاید به بیان بهتر ابرنظریه (grand theory) هایک در زمینه

جامعه بزرگ و تحولات آن، هنوز فاصله زیادی تا توضیح کامل همه ادوار تاریخ اقتصادی غرب دارد.^۵

اولین مشکل نظریه به اساسی‌تر دانستن قضاوت عادلانه در مورد یک کنش نسبت به قضاوت عادلانه در مورد یک موقعیت اشاره دارد (Macleod, 1983). به بیان ساده‌تر قضاوت در مورد قواعد بازی بنیادی‌تر از قضاوت در مورد نتیجه بازی است و تا زمانی که قواعد بازی رعایت شود، قضاوت از نتیجه بازی نادرست است. اما این که چگونه می‌توان فهمید قواعد بازی عادلانه هستند ظاهراً همین که مردمانی آزاد در شرایط برابر به ایجاد قواعد می‌پردازند، برای عادلانه دانستن آنها کفایت می‌کند. اما آزادی افراد برای عادلانه دانستن قواعد بازی کفایت نمی‌کند، زیرا طراحی بازی به دانش در مورد تعاملات بازیکنان در بستر بازی نیز بستگی دارد زیرا عموم افراد پیامد بازی را مورد ارزیابی قرار می‌دهند و نه خود قواعد را. و تا زمانی قواعد را به رسمیت می‌شناسند که به پیامدی منجر شود که مطلوب آنها است.

شاید به این دلیل است که رالز (1971) نظریه مشهور خود به نام عدالت به مثابه انصاف، در همان ابتدا با استفاده از مفهوم پرده جهل به دنبال ارزیابی افراد از نتایج بازی در یک شرایط مساوی و قبل از ورود به دنیا می‌گردد. وی با استفاده یک آزمایش فکری، وضع نخستینی را در نظر می‌گیرد که در آن شهروندان آزاد و عاقل در پس پرده جهل، یعنی زمانی که افراد نمی‌دانند در زندگی واقعی در کدام موقعیت اجتماعی قرار خواهند گرفت، درباره مفهومی از عدالت توافق می‌کنند که حقوق و تکالیف پایه‌ای و نحوه تقسیم مزایای اجتماعی را تعیین می‌کند (توانا، ۱۳۸۹). نظریه رالز در نهایت ارتقا منافع افراد کم بهره جامعه را توصیه می‌کند. یعنی هر سیاستی که به بهبود وضعیت آنها منجر شود، حتی اگر به افزایش نابرابری منجر شود، قابل اجرا است.^۶

با مطرح شدن بحث نابرابری، نقد دوم به نظریه هایک (و احتمالاً رالز) وارد می‌شود. نظریه‌های سوسیالیستی عدالت به دنبال کاهش نابرابری هستند و هر چند آن را از مسیر نادرستی دنبال می‌کنند اما اصل خود دغدغه ارزشمند و قابل توجه است. زیرا نشان دهنده یک از صفات غریزی انسان است که علاوه بر این که به دنبال منافع خویش است - آن چنان که نظریه اقتصاد جریان اصلی فرض می‌کند - از نابرابری زیاد نیز گریزان است. نظریه‌های لیبرالیستی عدالت در مورد رابطه بین نابرابری‌های اجتماعی و نظم اجتماعی

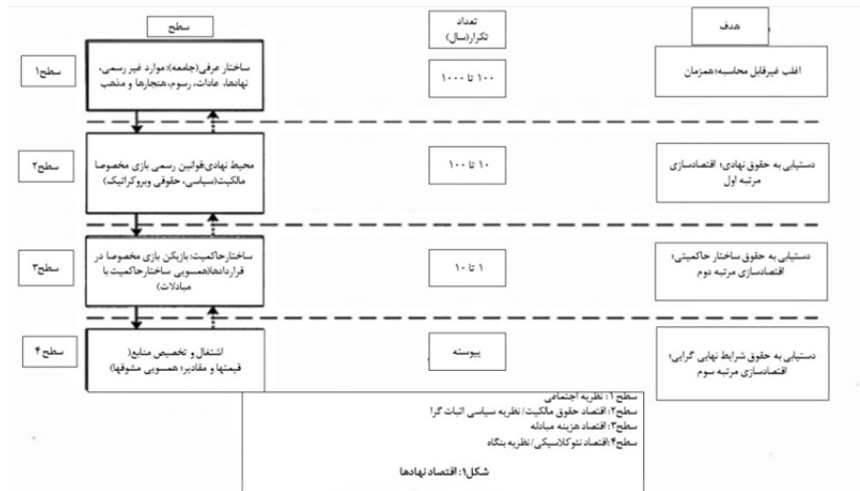
ساکت هستند. مطالعات آزمایشگاهی زیاد تقریباً اثبات نموده که انسان‌ها نابرابری گریز (Inequity aversion) هستند. بسیاری از اقتصاددانان تأثیرگذار، از جمله آدام اسمیت، گری بکر، کنت آرو، پل ساموئلسون و آمارتیا سن اشاره کرده‌اند که مردم اغلب به فکر رفاه دیگران نیز هستند و این واقعیت می‌تواند پیامدهای اقتصادی مهمی داشته باشد (Fehr & Schmidt, 2006). نابرابری گریزی به طور کلی با مشاهدات رفتاری در سه آزمایش استاندارد اقتصادی بازی دیکتاتور، بازی اولتیماتوم و بازی اعتماد سازگار است (به عنوان نمونه کارترایت، ۱۳۹۷، فصل ۷). به علاوه مطالعاتی وجود دارند که نشان دهنده وجود رابطه بین نابرابری گریزی - یا بطور عام‌تر ترجیحات اجتماعی - و نظم اجتماعی هستند (مثلاً Gächter, ۲۰۱۴).

علاوه بر نقد انسان شناسی بالا، نقد دیگری هم از این زاویه می‌توان وارد کرد که بر انسان اقتصادی وارد می‌شود. در تحلیل‌های فرض شده که انسان‌ها فردی و اتمی بوده - مانند اتم‌های به اصطلاح نجیب! - و تنها به دنبال منافع فردی خود هستند. اساساً رفاه عمومی نیز در نظر هایدک در اثر دستیابی به اهداف شخصی حاصل می‌گردد: «در جامعه آزاد خیر عمومی اساساً عبارت است از آسان کردن پیگیری اهداف فردی ناشناخته.» (هایک، ۱۹۷۶، ج ۲، ۱). مری داگلاس (Douglas, 1986) بر اساس مطالعات مردم‌شناختی خود ویژگی خاصی برای انسان‌ها در تعاملات خود پیدا می‌کند. انسان‌ها در تعاملات خود مرتباً به دنبال گروه‌بندی و طبقه‌بندی (classification) هستند زیرا نقش مهمی در صرفه‌جویی در هزینه‌های اطلاعاتی در جهانی پر از نااطمینانی و هزینه‌بری جمع‌آوری اطلاعات برای عامل اقتصاد مواجه با محدودیت‌های شناختی دارد. این تغییر آنچنان اهمیت دارد که جانست لاند (Landa, 2005; 2016: 180-2) مفهوم Homo classificus را در مقابل مفهوم Homo economicus مطرح کرده و با مطرح کردن رویکرد نهاد به‌مثابه طبقه‌بندی در برابر رویکرد به‌مثابه قاعده معروف، از آن برای توسعه در اقتصاد هزینه مبادله استفاده می‌کند. آزمایش‌های اقتصادی نشان می‌دهد که تعلق حتی به گروه‌هایی که به‌صورت کاملاً دلبخواهی و القا شده از خارج تشکیل شده‌اند می‌تواند بر رفتار افراد تأثیر بگذارد، در حالی که مطابق نظریه اقتصادی، انسان اقتصادی رفتار خود را منوط به وابستگی گروهی خود یا دیگر افراد نمی‌کند (مثلاً Chen & Li, 2009).

این فرض از یک جنبه تحلیل‌های هایک را دچار چالش نمی‌کند زیرا وی عقلانیت کامل را برای عوامل اقتصادی فرض نمی‌کند، اما از جنبه دیگر انسان‌ها مرتباً در تعقیب منافع فردی خود ائتلاف تشکیل می‌دهند و با ائتلاف‌های دیگر مقابله می‌کنند که به نوعی مفهوم جامعه طبقاتی را به ذهن متبادر می‌کند. در چنین شرایطی لاجرم قدرت هم وارد تعاملات اقتصادی می‌شود و وزن کثی گروه‌های ذینفع که به دنبال منافع فردی خود هستند - مانند پزشکان، پرستاران، اساتید دانشگاه، ... - در جامعه نه یک استثنا که یک قاعده خواهد بود. این واقعیت موجب می‌شود که برخی از نتایج اقتصادی - اگر نه عمده آن‌ها - محصول طراحی عامدانه و قابل مدل‌سازی باشد. بخشی از ناکامی‌های بازار در ادبیات امروز اقتصادی شناخته شده است که اتفاقاً پس از انتشار LLL توسعه یافته‌اند. شکست بازار در زمان انحصار، تأمین کالاهای عمومی، وجود اطلاعات نامتقارن، و آثار جانبی نمونه‌هایی از این دست هستند و احتمال افزایش این موارد با واقعی‌تر کردن فروض نظریه‌های اقتصادی بعید نیست.

نقد دیگری که به نظریه هایک وارد است آن که تصور می‌کند همه قواعد توزیعی به پیامد بازی مربوط می‌شوند در حالی که قواعد توزیعی مربوط به خود بازی هم امکان وجود دارد. برای مثال نحوه بازتوزیع منافع ناشی از اموال عمومی مانند منابع طبیعی (مثلاً مخازن نفت) بین افراد جامعه، بدون آن که به استدلال‌های هایک علیه بازتوزیع منافع ناشی از بهره‌مندی اقتصادی بازیگران اقتصادی به بهانه عدالت ضربه بزنند، می‌تواند موجب بهبود وضعیت همه افراد جامعه یا حتی افراد کمتر برخوردار جامعه شود. اگر انفال را طبق تعریف هر دارایی بدانیم که وصف «لارب له» یا «لامولی له» بر آن صدق کند (علی اکبری بابوکانی و دیگران، ۱۳۹۷). این اموال جزء اموال عمومی بوده و باید برای مصالح عموم جامعه مورد استفاده قرار گیرد که می‌تواند مثلاً در راه کاهش نابرابری صرف گردد.

موضوع دیگری که می‌تواند موجب ناعادلانه شدن خود قواعد شود، ترتیبات نهادی اولیه است که افراد در آن به قاعده گذاری می‌پردازند. ویلیامسون (۲۰۰۰) در مدل پیشنهادی مشهور خود برای تحلیل نهادی چهار سطح مختلف نهادی را در نظر می‌گیرد (شکل ۱).



هم چنان که شکل ۱ نشان می دهد، تغییر لایه نهادی سطح ۱ (L1) که بالاترین لایه محسوب می شود، و مربوط به نهادهای غیررسمی، هنجارها، عرف، هنجارهای مذهبی و ... می شود، از ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ سال طول می کشد و نوعاً بدون محاسبه و خودجوش اتفاق می افتد و حتی مسیر تغییر آن نیز مشخص نیست. به نوعی می توان گفت مطالعات هایک تا حدی مطابق این لایه ها بوده است. چنانچه در ابتدای فعالیت علمی خود در لایه ۴ (تخصیص و به کارگیری منابع) فعالیت می کنند اما به تدریج وارد لایه های عمیق تر می شود. تحلیل ویلیامسون نشان می دهد که لایه ۴ محصول توافق مردمان آزاد و عقلانی نیست لذا شاید بتوان باز هم از عادلانه یا ناعادلانه بودن آن سخن گفت.

نقد دیگر به هایک آن است که آزادی فضیلت نهایی یک جامعه شمرده می شود و بدین ترتیب جامعه آزاد بهترین جامعه ای است که می تواند وجود داشته باشد. اما در عین حال افراد تنها در مورد قواعد بازی حق اظهار نظر دارند اما در مورد نتایج بازی خیر^۷. این فرض خود با فرض آزادی انسانها در تعارض است چرا که انسانها باید آزاد باشند در مورد معیارهای ارزیابی پیامد بازی (مانند برابری، کارایی، ...) نیز آزاد باشند^۸. لذا اتریشی ها تعارض بین آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی را شناسایی کرده و اولویت را به آزادی اقتصادی می دهند، یعنی هر چند آزادی های اقتصادی و سیاسی هم بسته هستند، اما آزادی سیاسی نباید به اندازه ای باشد که طبق قواعد دموکراسی حکم به برابری توزیعی به نام منافع جمعی و اجتماعی بدهد. اما در هر صورت تعارض این دو نوع آزادی منجر به کاهش آزادی انسان می شود.

۵. نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بررسی نظریه عدالت اجتماعی هایک در بستر ادوار فکری چهارگانه وی می‌پردازد. ایده اصلی آن است که فهم درست این نظریه در غیر این صورت امکان‌پذیر نبوده و منجر به سوء تفاهم در مورد نظریه وی می‌شود - همان گونه که اکنون نیز شده است. دوره اول به دانش اقتصاد اختصاص دارد و مهم‌ترین مسأله آن چگونگی هماهنگ‌سازی رفتارهای عوامل اقتصادی برای نیل به خلق ثروت است. این مسأله در تمام حیات فکری هایک نمود دارد، زیرا کل زندگی حرفه‌ای وی را می‌توان حول دغدغه "اقتصاد به مثابه مسئله هماهنگی" توضیح داد. دوره دوم، صرف استدلال در مورد محدودیت دانش بشری برای دخالت در جامعه می‌شود که می‌توان آن را سوءاستفاده از خرد نامید. اگر دولت‌ها فاقد دانش کافی برای برنامه‌ریزی اقتصادی هستند، پس جامعه چگونه اداره می‌شود؟ هایک در دوره سوم در پاسخ به این سؤال بر اهمیت قواعد انتزاعی برای نیل به این منظور اشاره می‌کند، قواعدی که توسط مردمان آزاد در یک جامعه دموکراتیک و به صورت خودجوش و غیرعامدانه شکل گرفته‌اند. دوره چهارم زندگی هایک که چندان طول نکشید به انسان‌شناسی فلسفی اختصاص دارد. نقد وی بر عدالت اجتماعی یا توزیعی در دوره سوم زندگی وی قرار دارد، زیرا عدالت اجتماعی موجب عدم کارایی مسأله هماهنگی در اقتصاد بر اساس قواعد انتزاعی طراحی نشده می‌شود. عدالت توزیعی با نادیده‌گرفتن یا کم اهمیت شمردن مسأله هماهنگی در اقتصاد، صرفاً به کاهش نابرابری‌ها می‌اندیشد. می‌توان گفت حتی برجسته‌ترین نظریات عدالت اقتصادی مانند نظریه رالز نیز فاقد این نقطه قوت نظریه هایک هستند، زیرا به طرز کار یک جامعه و دلیل شکل‌گیری آن توجه چندانی نمی‌کنند. در عین این نقطه قوت، اما هایک فاقد یک نظریه عدالت اجتماعی کارا است، زیرا ارائه چنین نظریه‌ای مطمئناً نیازمند شناخت کافی از انسان - این پیچیده‌ترین موجود زنده - است، پروژه‌ای که وی در دوره چهارم زندگی خود به دنبال آن بود که مطمئناً از یک فرد بر نمی‌آید و نیاز به مطالعات گسترده فلسفی، انسان‌شناختی و تجربی دارد. اما حداقل از منظر علوم انسانی رایج غرب وی در مسیر درست قرار داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. ترجمه شده به فارسی تحت عنوان در سنگر آزادی توسط عزت‌الله فولادوند.
۲. عنوان اصلی کتاب چنین است:
Law, Legislation and Liberty: A New Statement of the Liberal Principles of Justice and Political Economy
۳. بوتکه (۲۰۱۸، ص ۴)، ۱۰ سوء تفاهم رایج در زمینه آراء علمی هایک (جدا از سوء تفاهم‌های ایدئولوژیکی در زمینه نئولیبرالیسم) را فهرست می‌کند.
۴. تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند، کتاب خوبی که ایده‌های بدیعی برای اصلاح نظریه‌های اقتصاد دارد - که اتفاقاً برخی هم سوسیالیستی به نظر می‌رسد مانند وارد کردن قدرت در مدل‌های اقتصادی - کتاب (The Economy (2017 است.
۵. چه رسد به ارائه توصیه‌های سیاستی هنجاری برای یک اقتصاد غیر غربی مثل ایران که برخی اقتصاددانان کشور به دنبال آن هستند!
۶. جالب آن که شباهت‌های زیادی بین نظریه رالز و هایک وجود دارد، زیرا هر دو به دنبال شیوه‌ای برای جمع بین آزادی و عدالت (برابری) هستند. خود هایک هم در جلد سوم LLL به این شباهت اشاره می‌کند (مراجعه کنید به لیستر، ۲۰۱۳).
۷. واقعیت‌ها موجب می‌شود که نوع افراد در زمان حیات خود هیچ نقشی در انتخاب قواعد کلان جامعه نداشته باشند. برای مثال قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۷۸۹ به تصویب رسید و در طول ۲۳۰ سال گذشته تنها اصلاحیه‌هایی بدان افزوده شده است. لذا بسیاری از آمریکایی‌ها عملاً در طول عمر خود در ساختاری کلان که نقشی در ایجاد آن نداشته‌اند، زندگی می‌کنند و حداکثر نقش آنان، انتخاب مجریان قانون یا تعیین قواعد جزئی است.
۸. استروم نهادگرایی نوبلیست اقتصاد در سال ۲۰۰۹ (همراه با ویلیامسون)، در چارچوب IAD خود برای توسعه و تحلیل نهادی که بر اساس استقرای موارد زیادی از منابع مشترک خودگران (self-governing common-pool resources) در جهان توسعه یافته، معیارهای ارزیابی را نیز در تحولات نهادی دخیل می‌داند (۱۳۹۳، ص ۴۹).

کتاب‌نامه

- افشاری، فاطمه (۱۳۹۹). «نقد و بررسی نظریه‌های دموکراسی نوین و عدالت اجتماعی در دولت حقوقی با تکیه بر آموزه‌های هایک»، اندیشه‌های حقوق عمومی، ش ۱۷، صص ۲۵-۴۴.
- استروم، الینور (۱۳۹۳). *فهم تنوع نهادی*، ترجمه جمال‌الدین محسنی زنوزی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- باتلر، ایمون (۱۳۸۷). *اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی هایک*، ترجمه فریدن تفضلی، تهران: نشر نی.
- پيله فروش، میثم (۱۳۹۷). *نظریه‌های عدالت اقتصادی*، مشهد: حوزه علمیه خراسان رضوی.
- توانا، محمدعلی (۱۳۸۹). «نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه حلی برای معمای دو وجهی آزادی و برابری»، پژوهش سیاست نظری، ش ۸، صص ۹۹-۱۲۶.
- توحیدفام، محمد (۱۳۹۱). «تلازم آزادی و حکومت قانون در اندیشه هایک»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، ش ۱۸، صص ۴۷-۷۲.
- خاندوزی، سیداحسان (۱۳۹۰). «بازخوانی و نقد نظریه عدالت اقتصادی در قرن بیستم»، *مجلس و راهبرد*، ش ۶۸، صص ۱۰۹-۱۴۵.
- جلیلی مرند، علیرضا؛ متفکر آزاد، محمدعلی؛ فلاحی، فیروز (۱۳۹۷). «عدالت اجتماعی از دیدگاه هایک، رالز، شهید مطهری و شهید صدر با تأکید بر چیستی عدالت»، *جستارهای اقتصادی*، ش ۲۹، صص ۱۷۳-۱۹۹.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۳). *تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد)*، قم: دانشگاه مفید.
- علی اکبری بابوکانی، احسان؛ سعدی، حسینعلی؛ طیبی جبلی، مرتضی (۱۳۹۷). «بازپژوهی تعریف و مفهوم انفال در اندیشه فقیهان امامیه (با تأکید بر انگاره امام خمینی «ره»)»، *پژوهش‌های فقهی*، دوره چهاردهم، ش ۲، صص ۴۰۵-۴۲۸.
- کارترایت، ادوارد (۱۳۹۷). *اقتصاد رفتاری*، ترجمه قهرمان عبدلی، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- کالدول، بروس (۱۳۸۸). *چالش هایک: زندگی نامه فکری اف. ای. هایک*، ترجمه غلامرضا آزد (ارمکی) و امیر آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی.
- نظری، حسن آقا (۱۳۸۲). «عدالت اقتصادی از نظر هایک و اسلام»، *نامه مفید*، ش ۳۵، صص ۸۵-۹۸.
- هایک، فریدریش فون (۱۳۹۲). *سراب عدالت اجتماعی*، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی نژاد، تهران: دنیای اقتصاد.

- Boettke, Peter J. (2018), *F. A. Hayek: Economics, Political Economy and Social Philosophy*. London: Palgrave Macmillan.
- Bowles, Samuel; Carlin, Wendy & Stevens, Margaret (2017), *The Economy: Economics for a Changing World*. Oxford: Oxford University Press.
- Caldwell, Bruce J. (2004), *Hayek's Challenge: An Intellectual Biography of F. A. Hayek*. Chicago: University of Chicago Press.
- Chen, Yan and Sherry Xin Li (2009), "Group Identity and Social Preferences", *The American Economic Review*, Vol. 99, No. 1, pp. 431-457.
- Dasgupta, Partha (1982), "Utilitarianism, information and rights", In: Amartya Kumar Sen & Bernard Arthur Owen Williams (eds.), *Utilitarianism and Beyond*. Cambridge University Press. pp. 199-218.
- Douglas, Mary. (1986), *How institutions think*. Syracuse: Syracuse University Press.
- Ebenstein, Alan (2003), *Hayek's Journey: The Mind of Friedrich Hayek*, New York: Palgrave Macmillan.
- Fehr, Ernst and Klaus M. Schmidt, (2006), Chapter 8, "The Economics of Fairness, Reciprocity and Altruism – Experimental Evidence and New Theories", in: *Handbook of the Economics of Giving, Altruism and Reciprocity*, Elsevier, Volume 1, Pages 615-691.
- Gächter, Simon (2014), "Human Pro-Social Motivation and the Maintenance of Social Order", *CESIFO WORKING PAPER*, NO. 4729.
- Hayek, Friedrich. A. (1944), *The Road to Serfdom*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hayek, Friedrich A. (1952), *The Counter-Revolution of Science: Studies on the Abuse of Reason*. Indianapolis: Liberty Fund Inc.
- Hayek, Friedrich A. (1960), *The Constitution of Liberty*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Hayek, Friedrich A. (1976), *Law, Legislation and Liberty*. Vol. 2: *The Mirage of Social Justice*. London: Routledge.
- Ikeda, Yukihiro (2013), "Friedrich Hayek on Social Justice: Taking Hayek Seriously", *History of Economics Review*, 57(1), pp. 32-4.
- Jost, John T., & Kay, Aaron C. (2010), "Social justice: History, theory, and research", In: S. T. Fiske, D. T. Gilbert, & G. Lindzey (Eds.), *Handbook of social psychology* (5th ed., Vol. 2, pp. 1122–1165). Hoboken, NJ: Wiley.
- Konow, James (2003), "Which is the fairest one of all? A positive analysis of justice theories", *Journal of Economic Literature*, 41 (4), 1186–1237.
- Lukes, Steven (1997), "Social Justice: The Hayekian Challenge", *Critical Review* 11 (1): 65-80.
- Landa, Janet T. (2005), "Bounded rationality of Homo classificus: The law and bioeconomics of social norms as classification", *Chicago-Kent Law Review*, 80(3), 1043–1329.
- Landa, Janet T. (2016), *Economic Success of Chinese Merchants in Southeast Asia: Identity, Ethnic Cooperation and Conflict*, Springer-Verlag Berlin Heidelberg.

- Lister, Andrew. (2013), "The mirage of social justice: Hayek against (and for) Rawls", *Critical Review*, v. 25, n. 3-4, p. 409- 444.
- Macleod, Alistair M. (1983), "Justice and Market", *Canadian Journal of Philosophy*, v. 13, No. 4.
- Mankiw, Gregory (2021), *Principles of Economics*, 9th edition, Boston: Cengage.
- Meiklejohn, Donald (1978), "Review of Law, Legislation and Liberty: A New Statement of the Principles of Justice and Political Economy", *Ethics*, Vol. 88, No. 2, pp. 178-184.
- Mises, Ludwig von (1922), *Socialism: An Economic and Sociological Analysis*. Jena: Gustav Fischer Verlag (under the title: *Die Gemeinwirtschaft: Untersuchungen über den Sozialismus*).
- Narveson, Jan (1980), "Law, Legislation and Liberty", Vol. II: "The Mirage of Social Justice" by Friedrich A. Hayek [Book Review]", *Philosophy of the Social Sciences*, v. 10, Issue. 3, pp 325-328.
- Rawls, John (1971), *A Theory of Justice*, Oxford: Oxford University Press.
- Shklar, Judith (1990), *The Faces of Injustice*. New Haven: Yale University Press
- Tebble, Adam James (2009), "Hayek and social justice: a critique", *Critical Review of International Social and Political Philosophy*, v. 12, No. 4, 581-604.
- Williamson, Oliver E. (2000), "The new institutional economics: Taking stock, looking ahead", *Journal of Economic Literature*, 38 (3): 595-613.